بسم الله الرحمن الرحيم

# تفقه در دين

تفقه در دين که به‌عنوان واجب کفايي تلقي کرديم و از خود آيه هم استفاده شد، دو نکته در آن مطرح هست.

1. منظور از تفقه، فقه به معناي معاصر و جديد نیست و مسائل اعتقادي، اخلاقي، فقهي، احکام را شامل می‌شود که مطلب روشن است.
2. نکته ديگر که اهمیت بيشتري دارد اين است که آيا تفقه به معناي اجتهاد متداول ما هست يا نیست؟ که محل بحث است.

## مفهوم تفقه

آنچه در لغت داريم اين است که فقه با فهم و این‌ها فرق دارد، يعني مجموعه واژه‌هایی که دال بر علم و شناخت است و هرکدام یک‌بار خاصي دارد. ازجمله فقه که در لغت با يک نگاه دقيق، يعني همان فهم عمیق، اینکه تفقه و فهم عمیق به خاطر بار معنايي خاصي که دارد بر اجتهاد منطبق می‌شود يا نمی‌شود؟ جاي سؤال هست. اجتهاد در عصور اول بسيار راحت بوده و دشواري نداشته و به‌مرورزمان دشوارتر و سخت‌تر شده است. سؤال اين است که فهم عمیق که می‌گوییم، منظور يعني فهم از ادله که فقه امروز يعني همین، می‌گویند منظور از فقه فهم احکام و شناخت احکام است «عن ادلتها التفصيليه» که ناشي از ادله باشد يعني دليل شناسي هم همراه آن باشد، آيا منظور اين است؟

يا اينکه فهم عمیقي که می‌گوییم يعني همه جوانب حکم را درست بداند ولو ادله را استنباط ندهد؟ اگر هم بگوييم تفقه به معناي استنباط از ادله هست، آيا حداقل از استنباط است که آشنايي با دليل دارد و تا حدي می‌فهمد که مدرک اين است، همان حداقل که اگر اجتهاد تجزي را قائل شويم کافي هست، يا اينکه اجتهاد عمیق و کامل مراد هست.

این‌ها سؤالاتي است که در اينجا مطرح است آنچه ما می‌دانیم اين است که در عصر نزول که اين آيه نازل شد هیچ‌کدام از اين دو ويژگي در مفهوم فقه نبود نه ويژگي اختصاص فقه به احکام و نه ويژگي اينکه فقه يعني اجتهاد به معنای متداول امروز، هیچ‌کدام از این‌ها در مفهوم نبود. منتها بعيد نيست که بگوييم آنچه در مفهوم تفقه بوده يک نوع فهم عمیقي است که فراتر از صرف شناخت مثلاً مسئله یا دانستن اين حکم اخلاقي است. تا حدي بايد با مباني آن آشنايي باشد بعيد نيست و شايد نتوان بيش از اين از آيه استخراج کرد. این‌یک جهت است.

درواقع اينکه می‌گوید «**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين**‏»(توبه/122)، مراتب دارد البته بعضی مراتب تفقه، اجتهاد است که بحثي در آن نیست اما حداقل آن‌هم اجتهاد است، يا اينکه آشنايي با اين است که دين اين‌طور فرموده احکام خداوند و اين‌طور است آيا همین اندازه کافي است؟ شايد کافي باشد و بيش از اين نباشد.

اين نکته‌ای بود طرح کرديم گرچه معمولاً در اذهان چنين است که تفقه يعني اجتهاد، منتهی زماني اجتهاد آسان بوده و در گذر زمان اجتهادها دشوارتر شده است که آن بحث مصداقي و موضوعي است و الا در مفهوم آن اجتهاد هست. قطعاً فهم خاصی هست بالاخره فهمی است متعمقانه‌تر و مفصل‌تر درواقع به خاطر آن انجام رسالتی را به دوش او می‌گذارند ولی اينکه تفقه مساوي با اجتهاد باشد، بخصوص آن درجه از اجتهاد که امروز متداول هست با شرایطی که دارد، مقداري محل ترديد است و معلوم نيست که از واژه تفقه اين امر معلوم شود. از خصوصيات واژه تفقه اين است که عنوان تفقه فقط در همین آيه «**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين**‏» داريم.

دو نکته وجود دارد که حمل بر اجتهاد متعمقانه می‌کنند:

1. يکي خود واژه و ماده فقه است که به معناي فهم عمیق هست؛
2. يکي هم بردن آن به باب تفعل هست که يک نوع تثبيت و ثبات و مبالغه را می‌رساند.

تفقه غیرازاین است که بگوييم فقهه يفقه. تفقّه يک نوع توغّر در امري را می‌رساند آن‌هایی که اجتهاد می‌گویند هم ماده را دال بر اين می‌دانند و هم خود هيئت تفقه که نوعي توغّر را می‌رساند. اينکه منحصر در اجتهاد بدانيم و بگوييم بخصوص اجتهاد متداول امروز، منظور هست، جاي تأمل دارد و مطلب خيلي براي ما روشن نيست. آنچه مسلم هست همان نکته است که یک نوع فهمی‌ فراتر از حدي است که خود شخص براي نياز خود، سؤال می‌کند و جواب می‌گیرد.

از وظائف جامعه هست که اخلاق اسلامی‌ يا اعتقادات را بدانند و فقط بحث نياز شخص نيست، بخصوص که اعتقادات را شامل می‌شود. اين در خود فقه هم هست اخلاق و اعتقادات در جاهایی حالت الزامی‌ پيدا می‌کند، در هر سه قلمرو جاهايي است که حالت ترجيحي و رجحاني دارد، يعني بايد کساني باشند که به همه این‌ها آشنا باشند، بحث نياز شخص نيست که به الزامیات محدود بکنيم، تعلم احکام، وجوب عقلي و ارشادي که می‌گفتیم براي نياز شخصي در محدوده الزامیات است و غير الزامیات را شامل نمی‌شود، ولي اطلاق اين غير الزامیات را شامل می‌شود و عده‌ای بايد همه این‌ها را بدانند. اين نکته باید موردتوجه قرار بگيرد.

### سؤال:؟؟؟

### جواب:

وجوب تعلم عيني، احکام موردنیازی است که در دایره الزامیات می‌باشد. می‌دانم که الزامیات من اين است ولي مستحبات در شرع زياد هست و تعلم آن واجب نيست گر چه استحباب عقلي دارد؛ اما وجوب تفقه به‌عنوان واجب کفايي شامل همه می‌شود و به نظر داراي اطلاق هست. عده‌ای بايد باشند که مجموعه اعتقادات و احکام و اخلاق را من‌حیث‌المجموع (الزام و غیر الزام) آشنا بشوند و بعد هم ابلاغ بکنند. بعضي خواستند بگويند که اين اختصاص به الزامیات دارد زيرا بعد دارد «**لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِم**‏»(توبه/122) سؤال خوبي هست.

* يک بحث اين بود که مولوي است يا نه؟
* بحث ديگر اينکه نفسي است يا نه؟
* بحث سوم اينکه تفقه اعم از احکام است؛
* چهارم اينکه تفقه آيا اجتهاد هست يا نه؟
* بحث پنجم اين است که آيا اين تفقه و وجوب کفايي فراگيري احکام براي ابلاغ به ديگران فقط در اعتقادات و اخلاق و احکام الزامی‌ است يا اطلاق دارد و به‌عنوان واجب کفايي همه را شامل می‌شود.

احتمالاتي که در پاسخ اين سؤال می‌شود طرح کرد عبارت‌اند از؛

1. اينکه بگوییم تفقه واجب کفايي است و وجوب کفايي آن در محدوده الزامیات است، يعني فراگيري اعتقادات الزامی‌ و احکام الزامی‌، به‌خصوص به خاطر اين قرينه که دارد **«لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِم**‏» که بحث انذار است و انذار و تخويف در الزامات هست. در ترجيحيات الزام و تخويف نيست. تحریضی که می‌کند «**فَلَوْ لا نَفَرَ**» بیشتر به الزامی می‌خورد.
2. اينکه بگوییم «**لِيَتَفَقَّهُوا**» اطلاق دارد که اين احتمال روشن است.
3. اينکه «**لِيَتَفَقَّهُوا**» اعم از الزام و رجحان است و هرجایی به‌تناسب خود می‌باشد.

## نتیجه

نمی‌شود گفت احتمال آخر در اعم رفته زيرا لحن آيه لحن الزامی‌ است «**فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُم**‏» چرا این کار را نمی‌کنند و بايد اين کار را بکنند و «**لِيَتَفَقَّهُوا**» هم که امر هست و ظهور قوي دارد، پس نمی‌توانیم بگوييم «**لِيَتَفَقَّهُوا**» در معناي اعم از وجوب به‌کاررفته است.

اگر از پیش چیزی نمی‌داند، آیه می‌گوید یاد بگیرید و ممکن است الزام از این آیه بیرون بیاید که بحث دیگری است.

## دیدگاه استاد

به نظر می‌رسد احتمال اطلاق صحیح باشد «**لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِم**‏» (توبه/122) انذار در لغت در اصل به معناي تخويف بوده، بعد در اخبار مع التخويف بکار رفته است و استعمال سوم‌ آن درواقع اخبار است، اخباري که در قلمرو مسائل شرعي است.

 اولاً: بعيد نيست انذار به معناي اخبار در مسائل شرعي باشد، ولو در الزامات هم نباشد. این‌یک جهت است.

 ثانياً: از نظر ظاهر هيچ دليلي نداريم که دایره تفقه اطلاق و تقييد منطبق بر انذار باشد به‌هرحال به خود «**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين‏**» امر مستقل تعلق‌ گرفته که اطلاق هم دارد. من‌حیث‌المجموع اين مقدمیت براي آن دارد، ولي اینکه هر تفقهي شخصاً بايد مقدمه هر انذار شخصي باشد، معلوم نيست. اگر ظاهر آيه اين باشد که اين تفقه به انحلال موارد منحل می‌شود و در هر مورد بايد انذار هم بر آن مترتب بشود، درست است. ولي يک ديد مجموعي که اینجا هست اینکه تفقهي که نتيجه آن انذار باشد، تقدم بر جنبه مجموعي دارد نه استغراقي که مقدمه هر موردي بايد يک انذار باشد. اين هم يک جهتي است که بعيد نيست به اين شکل باشد.

بنابراين بايد اطلاق را اخذ بکنيم و لزوم تفقه به نحو وجوب کفايي، از بين جامعه براي گروهي، همه حوزه دين را می‌گیرد. پس احتمال دوم درست است. درواقع اطلاقاتي به آن شکل در هیچ‌یک از سه حکم، از روايات استفاده‌ نکرديم.

#  اقسام آيات باب علم و مسائل تعلم

اما در آيات؛ می‌شود آیات را به طوایفی تقسیم کرد که نوعی تفکیک در آن باشد و بعد بحث‌های ریز را انجام می‌دهیم. در يک نگاه کلي مجموعه آياتي که به باب علم و مسائل تعلم ارتباط دارد، به دو بخش تقسيم می‌شود؛

1. بخشي از اين آيات که ظهور در علم خاص و علم ديني و معرفت معنوي دارد. اين يک گروه از آيات است که به چند دسته تقسیم می‌شود و ترغیب به تعلم می‌کند، منتهی در قلمروی دینی است.
2. دسته ديگر از آيات-با تنوعي که دارد - ما را به تفکر در نظام خلقت دعوت کرده است.

بخش اول آياتي که اطلاقي در باب مزيت تعلم و علم ندارد بلکه منظور علم‌های خاص و ویژه‌ای است يعني علم ديني که شامل مسائل اعتقادي اخلاق و احکام و مواردي که علم به‌کاررفته است درجایی که همراه با مسائل روحي مثل خشيت و امثال آن باشد.

بخش اول به چند دسته از ‌آیات تقسيم می‌شود؛

## دسته اول:

آياتي که مزيت علما را بيان کرده و براي علما شأن و منزلت خاصي قائل شده است؛

1. «**هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ**»(زمر/9) آيا کساني که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند مساوي هستند که در سوره زمر آيه 9 آمده که اگر قبل و بعد آيه را ببينيم، معلوم می‌شود که يک بحث ديني و علم خاص ديني است و منظور عالمان ديني متعهد و با تقوي هستند که آيا عالمان با غير عالمان مساوي هستند، منظور، عالمان خاص به لحاظ محتواي علمی‌ که دارند و هم به لحاظ مسائل مفهومی که بحث زيادي ندارد.
2. آيه ديگري که در همین گروه هست سوره مجادله آيه 11 که آيه مشهوري است؛

«**رْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجات**‏»(مجادله/11) خداوند درجات و مزيتي به مؤمنان و کساني که به آن‌ها علم داده‌ شده، داده است؛ که هم به سبب قرائني که در آيه هست و با انصراف و سياق خود مفهوم، منظور از علم در اينجا علم ديني و علم خاص هست.

1. آيه شريف 266 سوره بقره هم می‌شود از همین دسته به‌حساب آورد.

آيه قبل و بعد کلاً بحث علم ديني و خداشناسي و معرفت خدا و از اين قبيل هست و به ذهن نمی‌آید که آيه «**هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ**» که بحث ارزش ديني می‌کند، درباره فيزيکدان بحث کند. انصرافي که گفتيم، در اين آيات به قوت خود باقي است قرائن داخلي هم حافه به او است قبل و بعد آيه همین مطلب روشن است. در آيه يا انصراف هست يا اگر هم انصراف نباشد، مثل طایفه‌ای می‌شود که مزيت دنيوي را ذکر می‌کند که عالمان علوم دنيايي نسبت به غير عالمان برتري دارند. ولي برتري ديني نمی‌شود منشاء حکم شود. لذا در «**هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ»** يا می‌گوییم منظور آيه علم ديني است و انصراف به آن دارد و مزيت ديني را روي علم ديني می‌آورد، يا اگر بحث مزيت ديني نيست و اطلاق دارد، در اين صورت ارشاد به يک امري است که عقل بشر می‌فهمد و مولد يک حکم نيست. اگر تحريض باشد، حکم می‌شود. تحريض مولوي نیست، تحریض عقلایی و ارشادی است، اگر تحریض غیر مولوی باشد، اشکالي ندارد.

 يکي از اين دو را در اين آيه می‌گوییم و در آيه «**یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجات‏»** مجادله 11 همین‌طور است منتها جواب مؤکدتری که آنجا دارد اين است که احتمال می‌دهیم دو تا با هم منظور هست. «**الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ**» خداوند با هم به آن‌ها درجات می‌دهد. اگر هم احتمال نباشد يکي از دو سخني که در آيه قبل گفتيم در اينجا هست.

1. آيه «**وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيرا**»(بقره/269) در اينجا حکمة آمده و مسلم هست که حکمت مطلق علم نيست، حکمة خاصي است که سعادت می‌آورد و زندگي معنوي انسان را سامان می‌بخشد. رواياتي هم که ذيل اين آيه آمده زياد هست؛ مثلاً در روايتي که احتمالاً معتبره باشد، دارد که منظور از حکمت معرفت امام (ع) است و عدم ارتکاب گناهان، يعني علمی‌ که ما را از گناهان بازدارد.

در رواياتي حکمت به اين معنا تفسير شده است. مراد از حکمت علم خاص هست و روشن است که اطلاق ندارد، روايات ذيل آيات گاهي مصداق بيان می‌کند و بعضی آن‌ها حالت تفسير و حصر دارد، می‌گوید منظور این است. اطمینانی به این نیست، نباشد هم اطلاقی ندارد.

1. آيه «**قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْما**»(طه /114) هم هست که پيامبر از خداوند می‌خواهد که خدايا بر علم من بيفزا.

اينجا هم به خاطر اينکه آيه بیانگر دعاي پيامبر هست، منظور علم خاصي است که بر معرفت او نسبت به خداوند و احکام و اخلاق و اعتقادات او بيفزايد. «**قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْما**» دعاي حضرت رسول (ص) قرائن داخليه‌اي دارد که منظور علم خاص است، اگر هم نباشد، اطلاقی ندارد که هر علمی خوب هست. با تقریب‌هایی که گفته شد از هیچ‌کدام از چهار آيه اطلاقي به دست نمی‌آید يکي بحث ادعاي انصراف هست که در همه آيات بود. غیرازآن هرکدام از آيات وجه خاصي دارد که از آيه اطلاقي بيرون نمی‌آید که هر علمی‌ با هر انگیزه‌ای خوب است.

اگر اطلاق نداشته باشد، قدر متیقن آن است که چیزهای دیگری را بگیرد. باید چیزی در اطلاق آن باشد که بتوانیم به آن تمسک کنیم. ما نمی‌توانیم استدلال به اطلاق آن بکنیم، ممکن است بعدها بگوييم که اگر معرفت نسبت به آيات تکويني خداوند موجب نوعي مزيد علم انسان به خداوند هست، ممکن است اينجا باشد.

اين يک دسته از آيات که مزيت علما و امتیازاتی را براي عالمان ذکر می‌کند.

## دسته دوم:

دسته ديگری از آيات در همین گروه اوّل داريم که ترغيب به سؤال و تعلم کرده‌اند، مثل:

1. آيه «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون**‏» که ترغيب به سؤال کرده که هم در سوره نحل آيه 43 هست و هم در سوره انبياء آيه 7.

در روايات دارد که «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» منظور اهل‌بیت هست و هر چه نمی‌دانید از ائمه سؤال بکنيد و تکاليف خودتان را بدانيد. در اين آيه نيز بحث تکاليف و اعمال و اعتقادات منظور می‌باشد «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون**‏» يعني مسائل ديني خود را از اهل‌بیت و اهل ذکر بگيريد قرائن داخلي و لبي خود آيه نشان می‌دهد که بحث‌های شناخت امام اعتقادات و معارف و احکام هست و اينکه لازم هست که انسان سؤال بکند. البته اين لزوم سؤال مثل بقيه روايات و «**طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَة**»[[1]](#footnote-1) که يک امر ارشادي می‌شود. يعني به دنبال علمی‌ برويد که درباره مسائل اعتقادي و معنوي شما است. مورد آيه سؤال از يهود است «**إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُر**»(نحل/43 و 44) از این‌ها سؤال بکنيد. البته روايتي در ذيل اين آيه هست مقدمات ابواب القضا جلد 18 باب 6 يا 7 کتاب وسائل روايات مربوط به «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» آنجا آمده. آنجا يک سؤال دارد که می‌گوید منظور از اهل ذکر يهود و نصاري هستند که حضرت می‌فرمایند: نه منظور «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» ما هستيم؛ که از اين نوع روايات در ذيل آيات جاهايي داريم و بحث‌های مخصوص به خود را دارا می‌باشد که منظور از اهل ذکر اهل‌بیت می‌باشند. مورد آيه يهود و نصارايي بودند که بشارت به رسول خدا را می‌دانستند که آيه می‌فرماید برويد از آن‌ها سؤال بکنيد. حداقل مطلب اين است که آيه شريفه در روايات تعمیم داده‌ شده است و گفته‌شده منظور از اهل ذکر، اهل‌بیت می‌باشد. «**ان کنتم لا تعلمون**» «**بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُر**» بحث بينات والزبر هست که احکام و اعتقادات و مسائل مربوط به سعادت را که نمی‌دانید، سؤال کنيد. اين همان وجوب سؤال و تعلم و «**طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَة**» می‌باشد که از يک باب هستند و بحث‌هایی که در «طلب العلم» کرديم که وجوب و ارشادي است همه اينجا تکرار می‌شود. اين هم يک نوع از آيات که عمدتاً «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» هست که با تفاوت‌هایی در صدر و ذيل آيه در دو جاي قرآن آمده است. يک آيه هم آيه تفقه می‌باشد که از حيث نوع دلالت در باب علم موردبحث قرار گرفت و لازم به تکرار نیست. «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» با آیه تفقه تفاوتي دارد که «**فَسْئَلُوا»** وجوب عيني براي رفع نياز شخصي می‌باشد، ولي تفقه وجوب کفايي است که معلوم شد. درواقع سياق «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» همان سياق «**طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَة**» می‌باشد که «**لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين‏**» وجوب کفايي می‌شود که از دو حکم مجزا بود.

## دسته سوم:

گروه ديگري از آيات داريم که دلالت می‌کند که علم از نعم بزرگ الهي است:

1. در سوره الرحمن می‌فرماید: **«عَلَّمَ الْقُرْآن‏»** آياتي که می‌فرماید: اين از نعمات خداوند است که چيزي را که نمی‌دانستید به شما آموخت و به شما علم داد.
2. آيه شريفه «**وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها**» (بقره/31) که باز بيان می‌کند که از خصوصيات انسان و از نعم الهي اين بود که اسماء را به او آموخت، البته اگر بگوييم منظور از اسماء، شناخت حقائق و ماهيات طبيعات اشياء هست که مرحوم علامه می‌فرماید منظور اين هست. اسماء ائمه تأويلات و مصاديق برجسته آيه می‌شود والا معناي خود آيه اين است که خداوند به شما اين نعمت را داد که بتوانيد حقائق اشياء را بشناسيد.

## دسته چهارم:

آيات ديگري نظير اين باز هم هست؛ آياتي بر بشر منت می‌گذارد و می‌گوید از نعم الهي است که خداوند به شما علم و آگاهی و شناخت داد. اين هم يک گروه از آيات هست که منظور هر نوع شناخت و آگاهی است. همه شناخت‌ها و آگاهی‌های ما نعمت الهي است، از اين حيث اطلاق دارد، منتها مولد و منتج حکمی‌ نيست. اينکه چيزي از نعم خدا باشد، بدين معنا نيست که هر نوع نعمتي را بايد تحصيل بکنيد، چنين اطلاق حکمی‌ به دست نمی‌آید. به‌طورکلی وقتي به چيزي نعمت خدا اطلاق می‌شود به اين معنا نيست که تحصيل آن لازم است يا رجحان دارد. مزيت عقلايي و عقلاني و يک برجستگی برای بشر است که علم دارد؛ اما تحصيل آن مطلقاً لازم نیست و حداقل، اطلاق از آن فهمیده نمی‌شود. بیان این است که خدا این نعمت را داده ولی اطلاقی از آن بیرون نمی‌آید که درهرحال آن را به دست بیاورید. مفاد آیات و روایاتی که به نعم الهی اشاره می‌کند، اطلاقی در تحصیل آن نعمت نیست.

# جمع‌بندی

اين چهار دسته از آيات که اشاره به اين مسئله دارد. تا اينجا آيات اطلاقي نداشت و آياتي هم که حکمی‌ از آن‌ها استفاده می‌شد، يکي از سه حکمی‌ بود که در روايات هم بود؛ و رواياتی ذيل آيه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» و تفقه در دين وارد شده است. تا اينجا در آيات چيز خاصي نداشتيم.

##  باب خاص در آيات

باب خاصي در آيات داريم که آن را با مجموعه بحث‌های گذشته متفاوت کرده است، البته نظير اين را در روايات هم داريم منتها از قرآن شروع می‌کنیم. آياتي که ما را دعوت به تفکر و تدبر در خلقت کرده و از آيات مشهوری است که خيلي روي آن بحث شده و سخن گفته می‌شود و از ابتدا تاکنون موردتوجه خاص بوده است. آیاتی که ما را دعوت به تفقه و تدبر در خلقت و جهان می‌کند، می‌توان به چند دسته تقسيم کرد.

#  تقسيم آيات به اعتبار نوع تعابير و واژه‌ها

## دسته اول:

آياتي که ما را دعوت به نظر به آسمان و زمین و مخلوقات خداوند کرده است يعني با تعبير نظر آمده. سوره ق آيه 6 «**أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماء**».

سوره طارق آيه 5 «**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ (5) خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ**» آياتي که با عنوان نظر هست بعضی‌ها اشاره به همان نوع تکون انسان دارد، مثل «**يَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ**» «**خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ**» بعضي نظر به آسمان و زمین است «**أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماء» يا** «**قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْض**‏» سوره يونس آيه 101 ـ اعراف آيه 185 «**أَوَ لَمْ يَنْظُرُوا في‏ مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْض**‏» البته اين ملکوت السماوات و الارض آيا فقط بعد ملکوتي به‌اصطلاح فلسفي را می‌گوید، یا نظام خلقت را هم شامل می‌شود، اين جاي بحث دارد که بايد در تفاسير بحث شود، چون مجموعه زياد هست جداگانه بحث نمی‌کنیم و الا بعضي جاي بحث دارد. «**فَانْظُرْ إِلى‏ آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها**»(روم/50)

اين يک دسته از آيات که نظر در خلقت آسمان‌ها دارد.

## دسته دوم:

نوع ديگري از آيات داريم که «**قُلْ سيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلُ كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكين‏**»(روم/42) که روي اين آيه هم خيلي بحث شده است در يکي از شماره‌های مجله فقه تحت عنوان گردشگري اين آيات را توضيح داده است. اين دسته‌ای از آيات که تعبير نظر را دارد که تفسير آيات لازم نيست و جزئياتي دارد که بحث فقهي ما با آن مرتبط نمی‌باشد، مربوط به بحث‌های تفسيري می‌شود.

دسته دوم از آيات که تعبير تفکر در آن به‌کاررفته «**أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا في‏ أَنْفُسِهِم**‏»(روم/8) يا «**يَتَفَكَّرُونَ في‏ خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏»(**آل‌عمران/191) که تعداد 10 الي 20 آيه است که به‌عنوان تفکر می‌باشد.

## دسته سوم:

دسته سوم از آيات، آياتي که با عنوان تعقل بوده و چند آيه را شامل می‌شود.

## دسته چهارم:

دسته چهارم از آيات، آياتي که با عنوان رئا يا ارائه هست مثل آيه «**وَ كَذلِكَ نُري إِبْراهيمَ**»(انعام/75) «**سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ**»(فصلت/53) يا «**أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيم**‏» (شعرا/7) که در چهار دسته از آيات، اين چهار تعبير نظر، تفکر، تعقل و ارائه را داريم.

## دسته پنجم:

دسته پنجم، آياتي که هیچ‌ کدام از اين تعابير در آن‌ها نيامده، ولي آيات قرآن متن واقع را می‌شمارد «**و مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجا**»(روم 21) و من آياته کذا و من آياته کذا که هیچ ‌کدام از الفاظ نظر و تفکر و تعقل و ارائه در آن به کار نرفته اما عملاً سياق طوري است که دعوت به تأمل و نظر دارد، واژه نيست ولي محتوي همان محتوي است.

اين دسته ديگري است که اگر به دسته‌های قبل ضمیمه کنيم، مجموعه عظيمی‌ از آيات می‌شود.

## دسته ششم:

آياتي که با إذ شروع می‌شود و متعلق به اذکر محذوف است که این‌ها هم باز براي تذکر است. آياتي که می‌گوید به یاد بياوريد و کثيري از آيات که نشانه‌های خداوند را بيان می‌کند، بدون اينکه واژه نظر و تعقل و تدبر باشد و محتوا همان محتوا است.

# جمع‌بندی آیات

کل آيات را دو گروه کرديم.

1. گروه اول تقسيمات ريزتري داشت که سياق آن همان سياق بحث‌های روايات گذشته است. بحث جديدي نداشت و نکات مختصري را عرض کرديم.
2. گروه جديدي از آيات که ما را وصل به عالم طبيعت و تفکر در خلقت کرده و يک نوع نگاه تجربي را به انسان الهام می‌کند و القاء می‌کند در اين آيات سؤالاتي وجود دارد که بايد به لحاظ يک بحث فقهي روشن کنيم.

#  طرح اجمال سؤالات

1 ـ اينکه آيا اين احاديث حکم مولوي دارد يا ندارد؟

2 ـ اگر مولوي است آيا الزام وجوبي دارد يا صرف رجحان و استحباب می‌باشد؟

3 ـ آيا ما را دعوت به شناخت آنچه مکشوف است و ديدن آنچه روشن است می‌کند يا اينکه دعوت به يک شناخت عمقي می‌کند؟ يعني درواقع نامعلوم‌ها را هم معلوم بکنيد و قوانين طبيعت و قوانين حاکم بر نظام خلقت را کشف کنيد؛ که برفرض اينکه مولوي و الزامی‌ هم باشد، يا نباشد، آيا دعوات به تماشاچي‌گري است، تماشاچی‌گری خيلي سطحي يا دقيق، يا به‌اصطلاح دعوت به بازيگري است يعني برو در متن این‌ها کار بکن و جنبه‌های نامکشوف را براي خودت روشن بکن.

قبل از طرح سؤال چهارم به‌عنوان مقدمه عرض کنم که مجموعه اين آيات ما را دعوت به تفکر کرده همراه با اين نکته که يا براي شناخت خدا است، يا براي شناخت خود است، يا براي شناخت معاد و قيامت هست، عمدتاً محفوف به يکي از الهام‌ها و درس‌هایی است که قرآن می‌خواهد به ما بدهد که خودت را بشناس، خدا را بشناس و معاد را بشناس، از طريق این‌ها به خدا پي ببر، يا به معاد علم پيدا بکن، يا خودشناسی بکن، آيات همراه با اين فضا و جو است. آيا اين فضا و جو به نحو حيثيت تقیيدیه است يا تعليليه، حکمت هست يا علت، قيد حکم هست يا قيد حکم نيست؟

4- اين هم سؤال چهارم است که بسيار مهم است که آيا این‌ها دعوت به تفکر و تأمل که می‌کنند؟ برفرض اينکه بگوييم درون آن حکم هم هست، وقتي است که ما از اين طريق به آنجا برسيم، مقيد به اين رسيدن و اين نوع نگاه معنوي و عبودي و بندگي هست، يا اينکه حکمت آن است و علت نيست، اگر نباشد هم باز اين خوب و لازم است. چند مورد سؤال هم باز هست که عمده اين چهار سؤال هست.

نظير اين آيات رواياتی هم داريم در کتاب سماء و عالم بحار جلد 58 ـ 59 ـ 60 ـ که ما را دعوت به شناخت عالم کرده؛ و صلی‌الله علی‌محمد و اله الاطهار.

1. - وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 25. [↑](#footnote-ref-1)